



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

پس از بحث‌های مقدماتی که در باب احکام تعلیم داشتیم وارد دو مبحث شدیم؛

- یک مبحث این بود که تعلیم علوم محرم حرمت دارد یا نه؟
- بحث دوم این بود که علوم واجب و تعلیم این‌ها آیا واجب است یا نه؟ ممکن است بگوییم واجب یا مستحب است یا هیچ‌کدام از این دو حکم را ندارد و ادله وجوب و یا استحباب تعلیم علوم واجب را داشتیم و دو دلیل را بررسی کردیم؛

بررسی ادله وجوب تعلیم علوم واجب

۱- دلیل مقدمیت

یک دلیل بحث مقدمیت بود که جواب دادیم؛

۲- دلیل قرآنی (اعانه)

دلیل دیگر تمسک به آیه شریفه بود که «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» (مائده/۲) و چون تعلم بر و تقوی است پس تعاون در آن هم لازم است و طبق بحث‌ها و مبانی که عرض شد، نتیجه گرفتیم که از «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» استفاده استحباب تعلیم علوم واجب یا مستحب می‌شود.
این دو دلیلی بود که دلیل اول ناتمام بود و دلیل دوم ما را به استحباب می‌رساند.

۳- قاعده حسن تهیه مقدمات اطاعت

قاعده‌ای در محرمات داشتیم به نام قاعده قبح تهیه مقدمات للمعصیه، تهیه مقدمات برای معصیت امر قبیحی است که بحث کردیم.

اینجا هم قاعده‌ای شبیه همان قاعده وجود دارد که عبارت است از حسن تهیه مقدمات اطاعت. این قاعده عقلی است که همان‌طور که فراهم آمدن مقدمات عصیان و گناهکاری محکوم به قبح بود در نکته مقابل قاعده عقلی دیگری هست که عقل مستقل می‌فهمد که اگر کسی تحقق اطاعت و فرمان بری از خداوند را فراهم بکند امر مطلوبی



است و اگر ما غرض یا امر ونهی مولا را بدانیم و لو متوجه دیگری باشد و مولی از او اطاعت بخواهد، مشارکت و همکاری شخص در اطاعت از این امر مولی مورد مدح عقل است، ممکن است بگوییم تعاون در آیه «تعاونوا علی البر و التقوی» به معنای همکاری مشارکتی است نه همکاری در مقدمات، تعاون از باب مفاعله است نه از باب مقدمات و در این صورت آیه از این بحث جدا می‌شود؛ اما حکم عقلی می‌گوید این‌که انسان بتواند زمینه‌ای را فراهم کند تا دیگری اطاعت کند، امر خوبی است.

بررسی قاعده

در بررسی که انجام شده اصل این حکم عقلی، قابل قبول است، عقل انسان به خوبی می‌فهمد که همکاری و زمینه‌سازی در اطاعت و تحقق اطاعت از دیگران امر مطلوبی است. تعاون بر اطاعت را هم عقل می‌فهمد و هم آیه آن را می‌رساند که به همراه هم یتیمی را رسیدگی کنید، جاده‌ای را برای رفت و آمد مردم اصلاح بکنید، علاوه بر این‌ها من در مقدمات اطاعت شما همکاری کنم کار خوب و مطلوبی است، فراهم آوردن مقدمه برای تحصیل شخص دیگر کار مطلوبی است، مستقیم دخالت نمی‌کنم بلکه در مقدمات مشارکت می‌کنم و عقل این را تأیید می‌کند، آنچه عقل اینجا می‌فهمد این است که زمینه‌سازی و فراهم آوردن مقدمات چه برای اطاعت الزامی چه اطاعت ترجیحی و رجحانی حسن ترجیحی دارد نه حسن الزامی.

عقل حکم به حسن الزامی بودن کاری نمی‌کند، فراهم کردن زمینه برای اطاعت شما از طرف شخص دیگر را عقل نمی‌گوید و استقلال به وجوب و حسن الزامی ندارد، اما قطعاً استقلال به حکم حسن ترجیحی و رجحانی دارد. ممکن است کسی ادعای حسن الزامی هم بکند، ولی آن یک ادعا هست؛ زیرا همین‌که می‌تواند تغییر و تردیدی در آن بکند، نشانگر این است که مستقلاً نمی‌شود پای آن ایستاد و قطعیت را فهمید اما در حد ترجیح و رجحان در آن تردید نیست.

نتیجه بررسی قاعده

قاعده کلی این است که اصل دلیل سوم قبول است، ولی دلالت بر وجوب نمی‌کند. یکی از مصادیق قاعده تعلیم امور واجب یا مستحب است. پس عقل ما مستقلاً حکم می‌کند به حسن تهیه مقدمات و فراهم آوردن زمینه برای این‌که دیگری کار خیر بکند چه اطاعت امر واجب یا امر استحبابی، این حکم عقل را در حد ترجیح و رجحان قبول



داریم، این کبرای قضیه است و صغرای قضیه تعلیم کارهای خیر به دیگران است، تعلیم علوم واجب یا مستحب یا تعلیم کارهای خیر و مستحب و واجب.

این حکم مستقل عقلی طبعاً مشمول قاعده ملازمت می‌شود و استحباب شرعی پیدا می‌کند.

شرح قاعده

اگر ما بخواهیم این دلیل را به صورت منطقی بازسازی بکنیم و از صغرا به کبرا عبور بکنیم این‌طور می‌شود:

صغری: تعلیم علوم واجب و مستحب از باب تهیه مقدمات اطاعت واجب یا مستحب است؛

کبری: فراهم آوردن مقدمات اطاعت حسن است عقلاً، البته حسن به نحو رجحان عقلی؛

نتیجه: تعلیم علوم واجب و مستحب حسن رجحانی عقلی دارد.

کبرای دیگر این است که کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع، این حکم عقل و رجحان استحبابی مورد تأیید

شرع هم هست، چون حکم مستقل عقل است و قاعده ملازمه می‌گوید این حکم شرعی هم هست.

این دو قیاس ما را به نتیجه رساند که شرعاً تعلیم علوم واجب و مستحب بر هر کسی که قادر باشد و شرایط

تکلیف را داشته باشد مستحب است. این قاعده ما را به وجوب نمی‌رساند بلکه به استحباب تعلیم عمومی که تعلم آن

برای دیگران واجب است می‌رساند و همین‌طور است استحباب تعلیم علوم دیگری که تعلم آن برای دیگران مستحب

است.

این دلیل مشکلی ندارد و استحباب شرعی عینی تعیینی برای همه افراد می‌آورد که در آموزش دادن امور

مستحب همراهی و زمینه‌سازی بکنند. این دلیل ما را به وجوب نمی‌رساند ولی به استحباب می‌رساند.

۳- دلیل روایی

دلیل چهارم روایات است. روایاتی داریم که اگر حکم عقلی را بپذیریم در واقع ارشاد به همین حکم عقلی

می‌شود. برای اولین بار در اینجا سراغ این روایات خاصه می‌رویم، روایاتی که می‌شود قاعده عمومی از آنها

استفاده کرد و از آن بهره برد.



روایت اول

در وسایل الشیعه ج ۱۱ کتاب امر به معروف و نهی از منکر ابواب امر و نهی، باب ۱۶ ص ۴۳۶ روایاتی که اینجا ذکر می‌شود با عنوان تعلیم الخیر یا تعلیم ابواب الخیر مطرح هستند، روایاتی که با مضمون تعلیم خیر وارد شده است، با این عنوان دلیل چهارم ارائه می‌شود.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَرْقِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بصيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ قُلْتُ فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ قَالَ إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ قَالَ وَإِنْ مَاتَ»^۱

بررسی دلالتی روایت

اگر کار نیکی را به دیگری آموختی شما هم در ثواب عمل او شریک هستی، این نشان می‌دهد چیزی را به او بیاموزی که با آموختن آن کار خوب انجام می‌دهد؛ یعنی نتیجه آن اطاعت خدا است که شما هم در تعلیم این خیر سهیم هستی، «فَلَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ قُلْتُ فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ قَالَ إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ قَالَ وَإِنْ مَاتَ» فاعل علمه یعنی دومی که یاد گرفته به دیگری یاد بدهد. امام فرمود اگر شما به او یاد دادی و او کار نیک انجام داد، شما به خاطر تعلیم در ثواب شخص متعلم سهیم هستی، ابو بصیر می‌گوید اگر خود متعلم معلم شد، «فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ»؟ ثواب دومی به اولی می‌رسد؟ این یک احتمال است، یا یجری برای این دومی که ظاهر یجری برای اولی، می‌خواهد بگوید شما که به او آموختی در ثواب متعلم شریک هستی. اگر متعلم به دیگری آموخت این معلم در ثواب سومی هم سهیم است؟ امام می‌فرماید: «إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ» اگر کسی که از شما علم نیک یاد گرفته که مقدمه اطاعت الهی است به همه مردم یاد بدهد نه یک نفر، باز شخص اولی در ثواب همه این‌ها سهیم است، یعنی اگر واسطه خورد و ادامه پیدا کرد باز اولی سهیم است، هم در آموزش بدون واسطه هم در باواسطه سهیم هستی چه باواسطه عرضی باشد - به پنجاه نفر یاد بدهد - چه طولی باشد - اولی به دومی، دومی به سومی و... - با همه حلقه‌ها ارتباط پیدا می‌کند و از ثواب اطاعتی که این شخص در



پایه‌گذاری علم سهیم است بهره‌مند می‌شود. در فرمایش امام اشاره به بهره‌مندی شخص اول از حلقه‌های باواسطه هم می‌شود، می‌گوید ولو این‌که شخص اولی مرده باشد، امام می‌فرماید: «وَإِنْ مَاتَ»
آموزش‌هایی که شیخ صدوق به سید مرتضی آموخت و سید مرتضی به دیگری و دیگری... حلقه‌ای که به زمان ما اتصال پیدا کرد می‌فرماید او سهیم است. می‌شود به این روایت استناد کرد برای قاعده‌ای که تعلیم علوم واجب و مستحب، مستحب است - واجب نیست - و تقریباً ارشاد به همان حکم عقلی است.

بررسی سندی روایت

سند این روایت را باید بررسی بکنیم که از اصول کافی نقل شده است. محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن احمد بن محمد برقی عن علی بن الحکم این چهار راوی مشکلی ندارند، توثیق خاص دارند. گفتیم که توثیق راوی به دو قسم است؛ توثیق خاص، توثیق عام.

توثیق خاص این است که ما به منابع اصلی کتاب‌های رجال که ۳-۴ تا است که رجال نجاشی و شیخ مراجعه بکنیم اگر جایی توثیق خاص نبود سراغ توثیقات عامه می‌رویم که توثیقات عامه هم ۱۰ - ۲۰ مصداق قاعده دارد که محل بحث است. مثلاً این‌که ابن ابی عمیر و اصحاب اجماع نقل بکنند و یا قواعد دیگر که اگر نیاز بود مطرح خواهد شد.

چهار راوی اول توثیق خاص دارند و مشکلی ندارد، راجع به علی بن ابی حمزه بطائنی جزء واقفیه است، علی بن ابی حمزه بطائنی و شلمقانی و چند نفر دیگر از رواة و اصحاب مهم امام کاظم (صلوات الله و سلامه علیه) بودند که به دلائل مالی یا دلائل دیگر بعد از امام کاظم (ع) به امامت امام رضا (ع) معتقد نشدند و ترویج کردند که امام کاظم (علیه السلام) از دنیا نرفته‌اند و غائب شدند بنابراین نباید به امام رضا پیوست و پیروی کرد، این‌ها از بنیان‌گذاران وقف و گروه واقفیه هستند. در طول دویست سیصد سال که ائمه (علیهم السلام) بودند، مذهب اثنی عشری در گذر زمان، غیر از بحثی که ما از اهل سنت جدا می‌شویم در گروهی که به امامت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلافت بلافضل ایشان معتقد شدند ۱۰-۱۵ انشعاب و انحراف پدید آمدند و در زمان اکثر ائمه انحراف می‌بینیم که جمعی از پیروان مذهب تشیع ادامه ندادند. یکی از نکته‌های عطف بسیار مهم بعد از امام کاظم (علیه السلام) است، غیر از زیدیه و اسماعیلیه، واقفیه بودند؛ البته واقفیه جریان انشعابی از تشیع اثنی عشری است که در زمان خود امام رضا (علیه السلام) دامنه و نفوذ وسیع و گسترده‌ای پیدا کرد، اما از نظر تاریخی باقی نماند و لذا در این زمان ظاهراً واقفی نباشد



که وقف بر امام کاظم باشند ولی در زمان امام رضا (علیه السلام) یکی از جریان‌های خیلی قوی مقابل امام رضا (علیه السلام) واقفیه بود که در آن زمان جریان خیلی قوی بود و از نظر تاریخی باقی نماند برخلاف زیدی و اسماعیلی که باقی ماندند.

این جریان توسط سه چهارتا از اصحاب مهم امام کاظم (علیه السلام) پایه‌ریزی شد که یکی از آن‌ها علی بن ابی حمزه بطنانی است که اموالی در دست آن‌ها بود و نمی‌خواستند به امام رضا (علیه السلام) بدهند و به دلایل مختلف دیگر به امام رضا (علیه السلام) اعتقاد پیدا نکردند و از جریان امام رضا و تشیع جدا شدند و امام رضا (علیه السلام) این‌ها را لعن کرد.

نکته اخلاقی در قصه یونس بن عبدالرحمان

نکته اخلاقی که در قضیه واقفیه وجود دارد، قصه یونس بن عبدالرحمان هست و در رجال کشی آمده است؛ یونس بن عبدالرحمان از مجموعه واقفیه بود که به امامت امام رضا (علیه السلام) معتقد شد و از اصحاب مهم و اجماع است. می‌گوید روزی در خدمت امام رضا (علیه السلام) بودم که در خانه را زدند، جریان واقفی تبلیغات وسیعی علیه اصحاب نزدیک امام رضا (علیه السلام) از جمله یونس بن عبدالرحمان راه انداخته بودند آن قدر موج تبلیغ علیه او زیاد شده بود که حتی شیعیان واقعی امام رضا (علیه السلام) را نسبت به یونس بن عبدالرحمان بدبین کرده بودند می‌گوید در خانه امام رضا (علیه السلام) بودم که جمعی از شیعیان خدمت امام آمدند و آن قدر به یونس بدبین بودند که امام رضا به او فرمود تو بلند شو و به اتاق دیگر برو، امام رضا (علیه السلام) جلوی شیعیان واقعی تقیه می‌کند و یونس می‌گوید من به اتاق دیگری رفتم و این‌ها شروع به بدگویی از من کردند و امام رضا (علیه السلام) هیچ دفاعی نکرد بعد از اینکه رفتند یونس خدمت حضرت آمد و اشک می‌ریخت و گفت از عجائب خلقت است که من با این‌ها هم عقیده‌ام و از گفته‌های این‌ها تعجب می‌کنم و شما هم از من دفاع نکردید. -این نکته آموزنده‌ای است- امام رضا (علیه السلام) فرمود ناراحت نباش و مهم نیست که نسبت به تو بدبین شدند، بعد یونس سؤال می‌کند که آیا شما از من راضی هستید، می‌فرماید بله من راضی هستم در این هنگام آرام شد و گفت این را تحمل می‌کنم.

نظریات راجع به علی بن ابی حمزه

راجع به علی بن ابی حمزه ۳ نظریه وجود دارد؛

۱- یکی این‌که مردود است؛



۲- یکی اینکه روایات آن مقبول است به خاطر این که فساد عقیده‌ای که کسی سنی یا واقفی است، دلیل نمی‌شود که وثوق خبری او را قبول نداشته باشیم. به دلیل اینکه در قبول راوی دو قول است؛ بعضی می‌گویند عدالت راوی شرط است، بعضی مثل محققین و مشهور می‌گویند موثق بودن کافی است و و لو کافر باشد. حرف آدم موثق را در سیره عقلا می‌پذیرند، ولو عقیده فاسد داشته باشد و آدم دروغ‌گو و خطاکاری نباشد که فراموش بکند و غیرعادی نباشد و عمد به دروغ هم نداشته نباشد، می‌گویند این موثق و مقبول است ولو عقیده او فاسد است؛

۳- یک قول هم قول به تفصیل است که می‌گوید روایاتی که مربوط به زمان امام کاظم (علیه السلام) است قابل قبول است، اما روایاتی که بعد از امام کاظم است و در زمان فساد عقیده او هست، قابل قبول نیست.

قول مختار

نظریه‌ای که به نظر درست است این است که روایات علی بن ابی حمزه قابل قبول نیست، به این دلیل که ما کبرای کلی را قبول داریم که موثق بودن کافی است و عدالت شرط نیست که به لحاظ اعتقادی هم سالم باشد اما شخصی مثل او مورد لعن امام قرار می‌گیرد و از تماس با او نهی می‌کنند، ارتباط با او منع می‌شود، بنابراین ثقه خبری بودن او هم زیر سؤال می‌رود -در تنقیح المقال و معجم آقای خوئی به شکلی مطرح شده است- این وثوق خبری هم ندارد، ضمن این که مبنا را قبول داریم ولی وثوق خبری این هم محرز نیست و اما این تقسیم را ما قبول داریم که روایاتی که در زمان صحت اعتقادی او هست، قابل قبول است؛ اما مشکل این است که معمولاً در روایات راهی نداریم برای این که بفهمیم این راوی در آن زمان از ابی حمزه بطائنی شنیده یا در زمان بعد؛ در جاهایی می‌توانیم پیدا بکنیم که مثلاً راوی در زمان امام کاظم (علیه السلام) از دنیا رفته که در این صورت نظر سوم را در مورد ابی حمزه بطائنی قبول داریم؛ یعنی روایاتی که در زمان صحت اعتقاد و وثوق از او نقل شده قابل قبول است، اما آن‌ها که مربوط به بعد است قابل قبول نیست. این کبرای کلی است اما باید احراز بشود که این روایت مال زمانی است که در زمان امام کاظم (علیه السلام) راوی از او شنیده و نقل می‌کند.

سؤال:



جواب: باید دید که راوی در زمان امام کاظم از دنیا رفته است ولی احراز این مشکل است. مثلاً علی بن ابی حکم در زمان امام رضا (علیه السلام) وجود داشته است بنابراین ما نمی‌دانیم این در کدام زمان است، تردید در زمان نمی‌گذارد به او اعتماد کنیم.

سؤال:

جواب: نه اگر برای خود او شبهه یا وسوسه‌ای پیدا شده، مثل فتحیه، علی بن حسن فضال، ولی آدمی نبودند که لعن و طرد بشود و همیشه این ملازمه را ندارد ولی در مورد این آقا این طوری نیست؛ بنابراین این روایت به لحاظ وجود علی بن ابی حمزه سنداً مشکل پیدا می‌کند.

ابو بصیر بحث‌های پیچیده و دشواری دارد، برای این‌که چهار تا ابی بصیر است ۲-۳ تا خوب هستند و یکی ضعیف است، معمولاً ابی بصیر بدون قید بیاید منظور یکی از ابو بصیرهای معتبر است بنابراین قضاوت فوری نمی‌شود کرد. یک اشکالی هست ولی معمولاً به آن اعتنا نمی‌شود و قبول می‌کنند. پس روایت از لحاظ سندی دارای اشکال و مناقشه است.

نکات بررسی دلالتی روایت

از جهت دلالت چند نکته در این روایت هست؛

نکته اول: افاده تعلیم الخیر

یکی اینکه روایت قاعده‌ای را افاده می‌کند که تعلیم الخیر است، تعلیم الخیر اعم از بحث ما است، تعلیم خیر یعنی یاد دادن کار نیک، یاد دادن کار نیک گاهی اصطلاحاً یک علم خوبی است، گاهی یک هنر یا فنی است که در حد علم نیست ولی به هر حال کار خوب را یاد می‌دهد. گاهی «علم خیر» تفقه در دین است، گاهی خیر این است که چطور سنگ را از جلو پای مردم بردار که خیلی هم ثواب دارد، روایت هر دو را می‌گیرد، خیر شامل دانش خوبی که واجب یا مستحب است یا کار نیکی که در حد علم نیست، یک علم یا فن یا هنر یا یک کار معمولی خوب باشد همه را می‌گیرد یکی از مصادیق آن تعلیم علوم واجب است.

سؤال:

جواب: بله اطلاق دارد، تعلیم قاعده اعم از این‌که سؤال ما بود افاده می‌کند، سؤال ما این بود که تعلم علومی بر کسی واجب است و اگر معلم آن علم باشد چه حکمی دارد؟ این روایت اعم از سؤال اولی است، درست هم هست



قاعده ما اعم است، تعلیم الخیر، یا علم یا هنر یا فن خوبی است یا یک کار عادی است که نمی‌شود گفت علم است، همه را شامل می‌شود، پس اطلاق دارد.

نکته دوم: مفهوم عرفی خیر

این خیر از یک جهت دیگری هم اطلاق دارد، خیر مفهوم عرفی دارد. هر کار نیکی که عرفاً خیر تلقی بشود و شرع هم نیکی آن را قبول کرده است. این خیر، خیری است که شرع خیریت آن را پذیرفته است و طبعاً اطاعت می‌شود، منتهی این اعم از واجب و مستحب شرعی می‌شود.

نکته سوم: افاده استحباب

این روایت افاده وجوب می‌کند یا استحباب؟ قدر متیقن، استحباب است الزامی از این به دست نمی‌آید؛ می‌گوید این کار را که انجام بدهی در ثواب آن سهم هستی؟ مگر لازم است در همه ثواب‌ها سهم باشد قرینه عرفی دارد که این کار مستحب و ممدوح است و الا این‌که انسان بخواهد در همه کارهای خیر شریک باشد، میسور نیست و لحن روایت استحبابی است و الزامی ندارد.

نکته چهارم: ذکر ثواب به جای تعبیر مستقیم امر استحبابی

بجای تعبیر مستقیم امر استحبابی که بگوید این کار را بکن علم الناس الخیر، ثواب را ذکر کرده است می‌گوید «مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ» این هم بیان کنایی از یک امر مستحبی است و همان افاده مفهوم امر مستحبی می‌کند بلکه صریح‌تر و روشن‌تر است برای این‌که ذکر ثواب نشانگر آن است.

نکته پنجم: افاده امر مولوی

نکته بعد، این امر ولو معنای عام ارشاد به یک حکم عقلی هست، ولی واقعاً این امر مولوی است. برای این‌که درست است که حکم عقلی هم همین را می‌گوید، ولی روایت هم به صورت مولوی این حکم عقلی را تأکید می‌کند، اگر روایت نبود قاعده ملازمه می‌گفت که عقل می‌گوید همکاری آدم برای انجام کار خوب مردم، خوب است. این روایت ارشاد به حکم عقلی است ولی به این معنا نیست که شرع حکمی نگفته است می‌گوید عقل این را می‌گوید من هم قبول دارم و شرعاً ثواب برای او مترتب می‌شود. درواقع مطابق دلیل ملازمه است که گفتیم. ریزه‌کاری دارد که شارع می‌گوید از نظر عقل کار خوب و ممدوحی است ولی وقتی شرعی شد، ثواب شرعی دارد، بخصوص که این



ثواب دامنه‌داری ولو با وسایط، عائد این شخص می‌شود. این یک وعده ویژه‌ای است که شارع نسبت به کار نیک می‌دهد.

سؤال:؟

جواب: ما همه این نکات را روی فرض قبول سندی بحث می‌کنیم. همین مضمون در روایت دیگری می‌آید که سند معتبری دارد و لذا آنچه می‌گوییم در روایت بعدی تکرار نمی‌کنیم.

نکته ششم: ثواب و عقاب بعد از مرگ

نکته دیگری که بیشتر فقهی نیست این که بعد از مرگ می‌شود ثواب و عقاب عائد انسان بشود. این است که بعد از مرگ انسان در عالم برزخ طرقتی وجود دارد که عقاب و ثواب بر پرونده انسان افزوده می‌شود. این طور نیست که «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَّ لَا حِسَابَ وَّ غَدًا حِسَابٌ وَّ لَا عَمَلٌ»^۲ منظور از غداً قیامت است و دنیا برچیده شده است و در عالم برزخ و قبل از قیام قیامت کانال‌هایی برای این که ثواب و عقاب انسان افزوده بشود در دنیا وجود دارد، یکی تعلیم ابواب الخیر است. مشارکت در آموزش کار نیک و علوم نیک به دیگران که پایه کار اختیاری بوده و بعد در اختیار او نیست ولی ثواب به او می‌رسد.

روایت دوم

دومین روایتی که همین قاعده را افاده می‌کند، روایت دوم همین باب با همان آدرس مذکوره است. روایت از امام باقر (علیه السلام) است که فرمودند: «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدَى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَّ لَا يُنْقَصُ أَوْلِيكَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا»^۳؛ کسی که باب هدایتی را به دیگری آموخت در ثواب دومی هم سهیم است ولی نه این که از ثواب او چیزی کم کنند و به او بدهند، او ثواب کامل را می‌برد دیگری هم بخاطر مشارکت در مقدمات ثواب می‌برد، «وَّ لَا يُنْقَصُ أَوْلِيكَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا» «وَّ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَّ لَا يُنْقَصُ أَوْلِيكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا» اگر باب ضلالتی آموزش بدهد در اوزار آن‌ها شریک است که ذیل روایت را بعداً تکمیل می‌کنیم الان صدر روایت مورد نظر ما است.

^۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص: ۴۱۷.

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.



بررسی سندی روایت

روایت دوم اشکال سندی دارد و عنه عن احمد عن محمد بن عبدالحمید عن علاء بن رضی عن ابی عمیده حذاء عن ابی جعفر همه افراد این سند خوب است، محمد بن عبدالحمید مشکلی دارد که در رجال نجاشی این طور آمده است که در تنقیح المقال یا معجم الرجال آقای خوئی آمده یا رجال نجاشی، نجاشی اسم محمد بن عبدالحمید را آورده و اسم پدر او را هم می آورد، می گوید پدرش فلان روایت را ذکر کرده و بعد می گوید «هو ثقة» این هو ثقة اگر به پدر او برگردد، خود او توثیقی ندارد، اگر به خود او برگردد توثیق می شود؛ از این جهت باید تشخیص داد به کدام برمی گردد. بعضی گفتند چون و هو ثقة اقرب به اسم پدرش آمده پس به او برمی گردد ولی من احتمال می دهم که چون بحث راجع به محمد بن عبدالحمید است و هو ثقة به خود او برمی گردد و او مورد ترجیح بنده است و با پذیرش این نظر، روایت موثق است.

بررسی دلالتی روایت

در دلالت روایت همان نکات اینجا هم هست، فقط دو نکته زیاد می شود، آنجا داشت «مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا» اینجا «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدَى» احتمالاً بین این ها عموم و خصوص مطلقى باشد، آن اعم است و این اخص است، آنجا که می گوید من علم خیراً، خیر حتی کارهای معمولی و عرفی را هم می گیرد، اما من علم باب هدی که می گوید بیشتر روی هدایت در علوم الهی و معنوی و اخلاقی و ابواب معنوی می رود؛ اما کارهای عرفی خیر را شاید نگیرد الا این که کسی بگوید آن هم به هدایت برمی گردد چون وقتی به او یاد می دهد که چطور به دیگران کمک بکند در واقع نوعی هدایت است و اگر بگوییم باب هدی باب اخلاقی و معنوی است اخص می شود و بعید نیست که هدی آن ها را بگیرد و مساوی بشود.

روایت سوم

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي ثَوَابِ الْأَعْمَالِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى قَالَ: «الدَّلَالُ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ»^۴

۴ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.



راهنمای کار نیک مثل انجام دهنده آن است. اینجا علم نیست، دال است، یکی از مصادیق دال تعلیم است.

بررسی سندی روایت

سند این روایت مرسله است صدوق از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند و مرسله است.

اقوال در مورد مرسلات صدوق

- ۱- مرسلات صدوق مطلقاً معتبر است؛ مثل مرسلاتی که از ابن ابی عمیر گفته شده است؛
 - ۲- مرسلات صدوق مطلقاً معتبر نیست که خیلی‌ها این را می‌گویند؛
 - ۳- قول سوم تفصیل بین این است که روایاتی که صدوق از امام نقل می‌کند دو دسته است؛
 - بعضی به صورت مجهول می‌گویند روی عن الامام؛
 - بعضی می‌گویند قال الصادق (علیه السلام) و قال النبی (علیه السلام) مجهول نیست، جزمی نسبت می‌دهد.
- مرحوم آقای بروجردی و آیت‌الله فاضل می‌گویند جاهایی که صدوق مرسله را به صورت فعل مجهولی نسبت بدهد، بگوید روی عن الصادق و سند را نگفته، قابل قبول نیست؛ اما اگر بگوید قال الصادق یا قال رسول الله و جزمی نسبت بدهد، این مرسلات معتبر است، بخاطر این که نسبت جزمی او نشانگر این است که سند او کاملاً دستش بوده است.

نظر مختار

ما قول دوم را قبول داریم که مرسلات صدوق مطلقاً قابل قبول نیست و از لحاظ سندی مشکل دارد. از دیدگاه قول اول و سوم چون قال دارد، سنداً مورد قبول است. از نظر دلالتی، نیز دال اعم از علم است، علم جایی است که متعلم چیز نمی‌داند و معلم یاد می‌دهد، ولی دلالت و راهنمایی جایی است که هرچند می‌داند، ولی موعظه و خیرخواهی می‌کند و او را جذب می‌کند، اعم از تعلیم است ولی باز تعلیم را می‌گیرد.



جمع‌بندی ادله روایی

این سه روایت دلیل خوبی است منتهی استحباب تعلیم خیر را نشان می‌دهد، استحباب شرعی دارد و دلالت آن مشکل ندارد، بنا بر یک قولی سند روایت دوم درست است، یک نکته‌ای هم داریم که به یک قاعده‌ای در رجال در این نوع موارد معتقد هستیم که جلسه بعد عرض می‌شود؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار